

فرهاد لیبیب  
29-09-2013

## نمک تازه و زخم کهن

خبری دردناک و حیرت آور است .  
روزنامه "هشت صبح" در شماره 27 سنبله خود فهرست اسامی حدود پنج هزار نفری را به نشر سپرده که آنها از سال 57 تا سال 58 توسط حکومت وابسته به روس اعدام و سر به نیست گردیده اند .  
این روزنامه اسناد ذکر شده را ، بر اساس تحقیقات پلیس " هالند " گرفته که منبع آن شخصی بنام "امان الله ع" که گفته شده متهم به ارتکاب جنایت علیه بشریت است تهیه شده است .  
بعد از نشر این اسناد حامد کرزی " جلسه خاص مشورتی " را بر گزار و تصامیم پیوست را در این جلسه اتخاذ نمود .  
بتاریخ هشتم میزان سال جاری مطابق 30 سبتمبر در سراسر کشور مراسم دعا خوانی برگزار شود . برای دور روز به رسم عزا داری پرچم این کشور به حال نیمه افراشته قرار گیرد .  
همچنان در این مجلس تصمیم گرفته شد که در ساحه پلچرخی کابل مسجد و بنای یاد و بود تاسیس و اعمار گردد .

باری جهت کوتاهی کلام از ملاحظات تخنیکی و تکنیکی ( محل ، زمان و منبع انتشار) گذشته و به این چند پرسش بسنده میکنم :

1 – آیا آقای "حامد کرزی" قبل از نشر این لست در روزنامه "8 صبح" از وقوع چنین جنایاتی در افغانستان آگاهی داشته است و یا خیر ؟

2 – آیا این فهرست اسامی قربانیان ، بخشی از همان لستی است که در زمان حکومت سه ماهه " حفیظ الله امین " به دیوار های وزارت داخله آویخته شده بود ؟ و یا لست جدید و جداگانه ایست ؟ (گفته میشود که در آن لست اسامی دوازده هزار قربانی درج بود) .

3 – آیا چنین عزا داری و فاتحه خوانی که آقای کرزی در نظر گرفته است ، با عزا داری و فاتحه خوانی که بدین مناسبت "ببرک کارمل" برگزار نموده بود ، چی فرقی دارد ؟

4 – تصمیم گیری چینی ( مجلس دعا خوانی و بیرق نیمه افراشته ) با کدام روش و دستور ( قانون خداوندی ، شرعیت محمدی و راهکار های ملی و بین المللی ) مطابقت دارد ؟

5 – آیا این تصمیم با کدام نمونه های عدالت خواهی اینچینی ، در سراسر جهان از کمبودیا گرفته تا ارژنتاین ، از افریقای جنوبی گرفته تا چلی و اکوادور ..... همخوانی دارد ؟

6 – و سر انجام این تصمیم (دعا خوانی و بیرق نیمه افراشته ) چی چیزی را برای باز ماندگان اعم از ( فرزندانی یتیم ، همسران بیوه و مادران داغدیده ) شهدا که در اثر این جنایت از آنها گرفته شده اعاده و بر میگردداند ؟

با طرح پرسش های فوق ، نوشته پیوست را که حین کشف گور "داوود خان و اعضای فامیلش" در "پولیکون پلچرخی" به رشته تحریر در آمده است ، با هم میخوانیم .

## فرهاد لبیب

# چراغ لاله و شبهای گورستان

شامگاهان هفدهم مارچ 2009 است .

اشک امانم نمی دهد.

واژه ها نمی توانند حال و احوال لحظه هایم را به تصویر بکشند.

امروز پاره استخوانهای فرسوده در نهانگاه خاک را بعد از سی و یک سال از دل دشتی بنام "پولیکون" بیرون کردند، تا آنها را در جایگاه شایسته تری به خاک بسپارند ... استخوانهای اولین رییس جمهور افغانستان ( داوود خان ) با اهل و بیتش .

باری آنطرفتر از همین گودال ، صد ها حفره که هزاران فرزند عزیز دیگر مان را در آغوش میفشارد ، نیز وجود دارند . شاید پس از سپری شدن سه دهه هنوز هم برای حاکمان شهر موقع میسر نشده که آن گودالها را نیز بکاوند و شهیدان جانباخته و خفته در گور های دسته جمعی را دسته دسته شناسایی کنند .

اگر خود نمی خواهند (حکومتها را میگویم ) یا نمی توانند و یا اجازه ندارند ، باید از بازماندگان شهدای آزاده بخواهند که این کار را رویدست گیرند ، مانند بازماندگان خانواده داوود که یکی را از کمر بند و دیگری را از بوتهایش شناختند .

.....و آنگاه پاره استخوانهای اهل این گودالها را به فرزندانی یتیم شان ، به همسران بیوه شان و به مادران داغدیده شان (اگر زنده باشند ) بسپارند ، تا آنها نیز به شیوه شایسته تری به خاک سپرده شوند.

خشم رشته های ذهنم را میکوبد و اشک پرده چشمانم را میگیرد . میخواستم از خاکسپاری دو باره نخستین رییس جمهور افغانستان بنویسم .

شامگاهان هفدهم مارچ 2009 است .

شاید این خاکسپاری دو باره را امام الدین ( یار ، یاور و رهنمای قاتلین رییس جمهور) نیز در گوشه از خلوت و آرامش اروپا تماشا کرده باشد ، شاید هنوز آخرین نگاه خشم آلود رییس جمهور را به یاد آورد ، هنگامی که گفته بود "من به روسها و نوکران شان تسلیم نمی شوم" و آنگاه با تفنگچه اش او را نقش زمین ساخت .....

امام الدین شاید همین لحظه با دیدن تابوت داوود خان ، سوزش گلوله ها را در گوشت و استخوان شانه و بازویش حس کرده باشد . و شاید با همه بیخیالی ناشی از نوشیدن چند جام" و این ناروژی " بار دیگر با دوستانش این صحنه روی پرده تلویزیون را نگاه کند و به راز هایی که هنوز به کسی نگفته است و هرگز نخواهد گفت ، خاموشانه ببیندش .

و اما قاتلین اصلی ( این رهنما و ترجمان بیچاره و غرقه در خون را نمیگویم )چهار تن دیگر را میگویم ، همان چهار تنی که پس از افتادن امام الدین بروی فرش کنار آستان دروازه ، از چهار طرف رگبار مرمی را به سر و روی داوود و خانواده اش جاری ساختند ، حالا در کجایند ؟ روسیه ؟ تاجکستان ؟ اروپا ؟ و یا هم کدام گوشه دیگر جهان ؟ آیا آنها نیز شاهد این خاکسپاری دو باره خواهند بود ؟ و اگر باشند ، آیا آنها نیز مانند امام الدین هنگام دیدن این صحنه ها ، پرده های کلکین ها شانرا با شتاب بهم خواهند آورد تا همسایه ها تصادفا نبینند که .....

اشک امانم نمی دهد . واژه ها فراری شده اند .

نمی دانم از چی کسی بپرسم تا برایم بگوید که آیا در محل خاکسپاری روز هفدهم مارچ 2009 گلابزوی و علمی اشتراک داشتند و یا نه ؟ چه ، آنها اعضای خوشنام پارلمان حکومت اسلامی افغانستان هستند و حضور آنها زیب و زینت هر مجلس و هر بر نامه و هر حادثه .

شهنوازتنی چه ؟ او که کاندید ریاست جمهوری افغانستان است ، باید در آن مراسم اشتراک کرده باشد ، و اگر نیامده باشد ، جایش چقدر خالی بوده باشد ! اینرا هم نمیدانم !

البته که در این مراسم دو تن دیگر دیده نمیشدند ، همان دو تنی که نبودن شان هزار بار جالبتر از بودن شان است . صبغت الله مجددی و برهان الدین ربانی ! مگر چندی پیش ، همین دو تن امامت و تدفین جنازه "ملکه حمیرا" و "شهزاده محمود بریالی" برادر مرحوم و مغفور ببرک کارمل"را به دوش نداشتند ؟

راستی این دو برادر همکیش و هم اندیش چرا در این مراسم شرکت نکردند؟؟ آخر در این بساط چی چیزی کم بود که در آن بساط وفرت داشت؟؟

ای و اماندگی سنگینتر از کوه بر روانم ! دیگر نمیتوانم قصه های از یاد رفته هزاران هزار فرزند به خاک و خون خفته را که از مساحت 650 هزار کیلومتر مربع سر زمین همواره سوخته مان در همین شاید پنج کیلو متر مربع دشت خونین "پولیگون پلچرخی" رویهم انبار شده اند ، بر لب آورم

ای واژه های گریزان از زبان و انگشتانم !  
دیگر توان گفتن و نوشتن از من رخت بر بسته است ، حتا اگر شما نیز واپس آیید و با من بمانید .  
بغض گلویم را میفشارد . اشک پرده چشمانم را میبندد . سکوت میکنم و میگذارم واژه ها نیز دمی  
از بیرمقی این بار گران بیاسایند .

و این خموشی من است که بیاد چراغهای لاله بر فراز همه گورستانهای پیدا و نا پیدای کشورم  
فریاد میزند و فریاد میزند و فریاد میزند .  
شامگاهان هفدهم مارچ 2009 است .

.....  
17- 04- 2009 کانادا میسیساگه